

هیتلر و آلمان ها (ورنر پاریس - ادیسیون سوسیال - ۱۹۸۲)
نوشته "پی یر آنجل" آلمان شناس و تاریخدان مارکسیست فرانسوی

گمراهی اروپایی ها در ۱۹۳۳

یهودی ستیزی اما نه با قساوت فاشیستی

ترجمه علیرضا خیرخواه برای راه توده

هیتلر از ۱۹۳۳ تا ۱۹۴۵ قدرت مطلق را بدست داشت. کدام کار انقلابی و سوسیالیستی را انجام داد؟ او کمترین تلاشی برای محو طبقات یا کاهش تفاوت های میان آنان نکرد. اما با مهارت زیاد موفق شد آگاهی کارگران را مشوش و معشوش کند و بر روی آشتی ناپذیری های اجتماعی سرپوش بگذارد. هیتلر مانند ایدئولوگ های ارتجاعی هم دوره خود در آلمان مدعی تقدم کشاورزی و ستایش از دهقانان شد. وعده هایش به طبقات متوسط شهری موجب حمایت گسترده این طبقات از او شد، اما در هنگام قدرت هیچ کاری برای عمل به وعده هایش انجام نداد. بطور کلی، سیاست هیتلر هرگز در مقابل صاحبان بزرگ صنعت قرار نگرفت زیرا که دیدگاهها و منافع دو طرف در يك سمت قرار داشت.

جامعه شناسی امروز جنبه دوگانه نازیسم را کاملا تبیین کرده است. هیتلر از خرده بورژوازی برخاسته بود اما خود را در خدمت سرمایه بزرگ قرار داد. شاید برخی مارکسیست ها با معرفی فاشیسم بعنوان جنبشی که از همان ابتدا همه اجزایش توسط نمایندگان سرمایه بزرگ سرهم شده است موضوع را خیلی ساده کرده باشند. ولی همانطور که ما اشاره کردیم این ایدئولوگ های درهم اندیش، این خرده بورژواهای بی اندازه ارتجاعی، پدرخوانده هایی در میان برخی صاحب قدرتان اقتصادی داشتند که حاضر بودند نقش حامی نازیسم را برعهده بگیرند بشرط آنکه شایستگی خود را در برابر خطر سرخ نشان دهد. بعدها بود که هیتلر برای همیشه "در غمها و شادی ها" به سران ثروت و قدرت پیوست. احتمالا او برخی پیشداوری ها و تصورات خرده بورژوایی مورد علاقه خود را حفظ کرد که اتفاقا کمکی عالی برای تبلیغات و سیاست او بودند.

نژادپرستی

نژادپرستی غرور حقیر يك بربر است، که بعدها ژنده پاره های شبه علمی را به تن کرد و متکی بر احساسات دیرنده برتری و خصومتی که هر قوم هر کلان نسبت به دیگران داشت تغذیه شد. با ظهور امپریالیسم، نژادپرستی شدتی فزاینده یافت. **رودولف هیلفردینگ** سوسیال دمکرات در کتاب معروف "سرمایه مالی" که کمی پیش از جنگ جهانی اول منتشر شد، بخوبی نشان می دهد که چگونه از نژادپرستی برای توجیه این شکل جدید نظم اقتصادی - اجتماعی استفاده میشود. هیتلر توانست این ویروس بازآمده را به توده های مردم انتقال دهد. نازی ها نظریه هایی را تکرار می کردند که در سده نوزدهم میان برخی تاریخنگاران رواج داشت که تاریخ را از طریق رقابت میان نژادها توضیح می دادند. بنظر هیتلر خالص ترین مردمان بر دیگران تسلط خواهند یافت. بنابراین باید آنان را از خدشه اختلاط نژادی که علت اصلی انحطاط است حفظ کرد. تنها نژاد شمالی می تواند و باید بر جهان حکومت کند، چرا که تنها اوست که ارزش ها، فرهنگ و دولت را می آفریند. این نژاد نخبگانی را می زاید که بر ملت ها حکومت خواهند کرد. نیرومند ترین، بهترین آن کسی است که خالص ترین و اصیل ترین خون را دارد. يك خون يك ملت منحط و بی اصالت شود، آن ملت توانایی هایش را از دست خواهد داد زیرا خون تعیین کننده همه چیز است.

آرمان هایی که برای آن لازم نباشد خونی ریخته شود، آرمان هایی بی ارزش است. افزون بر همه اینها بشریت اصولاً به جنگ نیاز دارد و اهمیت این جنگ‌ها روزبه روز افزایش می‌یابد، زیرا دیگر نبرد نه میان ارتش‌های کوچک بلکه میان تمامی خلق هاست که مصمم به پاک کردن یکدیگر از صفحه تاریخ هستند.

همانگونه که در میان افراد سلسله مراتب وجود دارد در میان ملت‌های مختلف نیز یک سلسله مراتب وجود دارد. هیتلر در این اندیشه‌ها آنچنان غرق شده بود که امیدوار بود با کمک والتر داره و هاینریش هایملر که تجربه پرورش دام داشتند، در سرزمین‌های روس و اوکراینی، نژاد جدیدی را از مهاجران آلمانی در آنجا ساکن شده پرورش دهد.

اما نیروهای اهریمنی که از خون‌های ناخالص فرودستان حرامزاده برآمده اند و در فاصله ای به یکسان از انسان و میمون قرار دارند؛ از کار باز نمی‌ایستند. در پشت آنان یهودیان تشنه قدرت و ثروت ایستاده اند و به آنان الهام می‌بخشند. اینان اربابان ضدجهان هستند که شکل‌های مختلفی به خود می‌گیرند: یهودیت، مسیحیت، سوسیالیسم، بلشویسم، ثروت‌سالاری. موسی پیشقراول کمونیسم بود. هیتلر افتخار می‌کرد که به کشفی مشابه لویی پاستور و روبرت کوخ نائل شده است، کشف ویروسی بنام "یهودی".

اما پیشداوری‌های نژادپرستانه هیتلر که دورانی طولانی به او کمک کردند، سرانجام او را به شکست کشاندند. هیتلر در "نبرد من" این استدلال بنظر او ابطال‌ناپذیر را مطرح می‌کند: "به همان اندازه که برای روس‌ها ناممکن است که به ابتکار خود از یوغ یهودی آزاد شوند، به همان اندازه نیز ناممکن است که یهودیان این امپراتوری را در درازمدت حفظ کنند. زیرا یهودیان ماده سازماندهی نیستند بلکه مخمر تجزیه هستند." یقین او به پیروزی کامل و سریع برضد اتحاد شوروی در ژوئن ۱۹۴۱ بر چنین تصویری قرار داشت. هیتلر می‌خواست از دکترین‌های نژادپرستانه گوبینو، هواداران و رقبایش نتیجه‌گیری‌های پراتیک بیرون کشد. او "راه حل نهایی" را در این مسیر جستجو می‌کرد. شاید هیتلر می‌توانست استقلالش را از سرمایه بزرگ در همین نژادپرستی، که او آن را تا مرز مدون کردن جنایت پیش برده، بهتر از هر جای دیگر نشان دهد.

زمانی که هیتلر از "فولکسگماینشافت" Volksgemeinschaft یا "همبود نژادی" سخن می‌گفت، به هیچوجه منظورش جامعه‌ای برادرانه، از انسان‌های آزاد و برابر، دارای گذشته‌ای مشترک نبود، بلکه مجموعه‌ای از انسان‌های دارای یک خون بود، جامعه‌ای کاملاً بر مبنای سلسله مراتب که از هر نوع عنصر خون‌خارجی پاک شده و در برابر مرض مارکسیسم واکسینه شده است. این همبود دارای یک هسته سخت دویست میلیونی مرکب از آلمان‌ها خواهد بود که سنگ پایه امپراتوری جهانی آینده هستند.

بدون آنکه بخواهیم دکتربین‌های نژادپرستانه‌ای را که نازی‌ها ترویج می‌کردند و بکار بستند بررسی کنیم تنها به یادآوری این نکته بسنده می‌کنیم که نژادپرستی در پایان سده هیجدهم در خارج از آلمان زاده شد و سپس به آرامی در ابتدای سده نوزدهم و آنگاه بسرعت در دهه‌های ۱۸۷۰ و ۱۸۸۰ رشد کرد. این دکتربین مبنای اختلاف‌ها را در سطوح فکری که در درون یک نژاد هم متفاوت است قرار نمی‌داد، بلکه تنها بر این ادعا مبتنی بود که همه خلق‌ها "بر یک خط زمانی قرار ندارند" یعنی که بدلائل مختلف که هیچ ربطی حتی به روانشناسی ندارد، خلق‌ها با آهنگی متفاوت توسعه یافته‌اند. در اینصورت رومی‌ها و شرقی‌های باستان هم می‌توانستند از وضعیت ژرمن‌های معاصر خود چنین نتیجه بگیرند که آنان با خلقی از نظر نژادی پایین‌تر سر و کار دارند، نژادی که تجزیه شده و ناتوان از ایجاد یک دولت واقعی و برخوردار از فرهنگی است که شایسته این نام باشد. نظریات نژادی در بین دو جنگ با گستاخی چنین وانمود می‌کردند که ژاپنی‌ها هر چند توانسته‌اند از غربی‌ها تقلید کنند، اما آنان کاملاً ناتوان از خلاقیت در عرصه فن و تکنولوژی هستند.

هدف هیتلر نابودی جسمانی یهودیان بود. یهودستیزی یکی از کاراترین سلاح های پیشوا بود. در این یهودستیزی حتی گاه منافع اقتصادی رایش هم در نظر گرفته نمی شد که نمونه آن کشتار بسیاری از یهودیان در اتاق های گاز بود، با آنکه هنوز توان کار کردن داشتند. این سماجت ضدیهودی آیا هدفش، چنانکه گفته می شود، تباه کردن تمام مردم آلمان نبود؟ بسیاری از این مردم تصور می کردند که معالجه رایش و اروپا از "مرض یهود" لازم است، هرچند از قساوت رفتاری که با آنان می شد خشنود نبودند. اما خواهیم دید که این یهودستیزی هیتلر از نزدیک چیست؟